

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



# پیغام عشق

قسمت نهم



گنج حضور

Parvizshahbazi.com



خانم پریسا از کانادا



خانم پریسا از کانادا

پیغام عشق - قسمت نهم

با سلام

یکی از مشخصات بارز اشعار مولانا و به خصوص ابیات مثنوی این است که مولانا در خلال این ابیات مثالهای زیادی را می‌آورد تا با استفاده از این مثالها، حقیقتها را که با ذهن محدود ما به راحتی قابل درک نیستند را برای ما ملموس و قابل فهم کند.

یکی از موضوعات مهم که مولانا در جای جای ابیات خود مثالهایی را در ارتباط با آن می‌آورد، این نکته مهم است که غیر از ظواهر این دنیا را که با چشم حسی می‌بینیم، حقیقت دیگری وجود دارد. حقیقتی که با چشم حسی قابل دیدن نیست. مولانا در موارد متعددی ما را ترغیب می‌کند که با چشم عدم بین ببینیم تا بفهمیم که حقیقت زندگی چه است.

خانم پریسا از کانادا

پیغام عشق - قسمت نهم

مولانا با مثالهای متعدد سعی کرده که ما را متوجه کند که تمام این دنیای فرم‌ها تنها برای این است که ما پی به آن وجود حقیقی و اصیل ببریم. هر چه در این دنیا است از آن حقیقت زاده می‌شود، اما چشم فیزیکی ما تنها به ماده دوخته شده است. ما در ذهن، در افکار خود گیر افتاده ایم و همین افکار و از یک فکر به فکر دیگر پریدن پرده‌ای شده است که جلوی چشمان ما را گرفته و حقیقت هستی را در ک نمی‌کنیم. به واسطه این پرده‌ها، جهان مادی و جهان فرم‌ها که گذارا است و نیست و نابود شدنی است، مانند هستی واقعی به نظر میرسند، و جهان حقیقت که اصالت دارد و حقیقی و ماندگار و با ثبات است، از دیدگان ما پنهان شده است.

این جهان نیست، چون هستان شده  
وآن جهان هست، بس پنهان شده

در اینجا سعی کرده ام که سه مثال ملموس که مولانا در این مورد میزند را بیان کنم. مثال اول، مثال خاک و باد است. مثال دوم، مثال اسب و سوار کار است، و مثال سوم، مثال دوغ و روغن.

## مثال اول: خاک و باد

در این مثال مولانا میگوید که این جهان فرم‌ها که شامل فرم‌های فیزیکی و همین طور افکار ما است، مانند خاک و غبار است، و زندگی یا خدا مانند باد است که این غبار را به حرکت در می‌آورد. چون چشم ما به این خاکها دوخته شده است، از وجود باد غافل میشویم.

خاک بر باد است، بازی می‌کند  
کژنمایی، پرده سازی می‌کند

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

این خاکی که در فضا به حرکت در آمده، بی کار است و از خود اراده ای ندارد، اما چنین به نظر میرسد که همه کاره است. در حالیکه اصل، باد است که این خاک را به حرکت در آورده است، اما پنهان شده و به چشم نمی آید.

اینکه بر کار است، بی کار است و پوست و آنکه پنهان است، مغز و اصل اوست

خاک مانند وسیله ای در دست باد است، در حالیکه این بادی که گرد و خاک را در فضا به حرکت در آورده، آن است که اصالت دارد، عالی است و نژاد عالی هم دارد.

خاک همچون آلتی در دست باد  
باد را دان عالی و عالی نژاد

خانم پریسا از کانادا

پیغام عشق - قسمت نهم

مایی که با چشم حسی و فیزیکی خود میخواهیم زندگی را در ک کنیم و بفهمیم مانند کسی هستیم که چشم خاک بین دارد، یعنی تنها خاک را میبیند، و نمیتواند با چشم حقیقت بین نگاه کند و حضور باد که اینجا نماد زندگی است را در ک کند.

چشمِ خاکی را بِه خاک افتاد نظر  
بادینِ چشمی بُود، نوعی دِگر

## مثال دوم: اسب و سوار کار

مثال دومی که مولانا میزند، مثال اسب و سوار کار است. مولانا میگوید من ذهنی و هوشیاری جسمی مانند اسب است و زندگی و هوشیاری حضور مانند سوارکار است. اسب فقط اسب را میشناسد و از حال سوارکار خبر ندارد. اما سوارکار، سوار کار را میشناسد.

اسب داند اسب را، کو هست یار  
هم، سواری داند احوال سوار

ما هم اگر فقط دید جسمی داشته باشیم تنها من ذهنی خود و دیگران را میبینیم، اما وقتی به خدا زنده بشویم، با دید حضور و دید عدم بین میبینیم و به حقیقت زندگی آگاه می شویم.

چشم حسی ما مانند اسب است و نور حق مانند سوارکار است. همانطور که اسب بدون سوارکار به درد نمی خورد و راه را پیدا نمیکند، چشم ما هم تا با نور خدا نبیند گمراه است و تنها ظواهر این دنیا را میبیند و به حقیقت وجودی زندگی پی نمیرد.

چشمِ حس، اسب است و نورِ حق، سوار  
بی سواره اسب، خود ناید به کار

همانطور که یک شاه، اسب تربیت نشده را برای سواری قبول نمیکند، خدا یا زندگی هم مایی که در من ذهنی گیر افتاده ایم را شایسته نمیداند. پس باید اول از خوی بد یعنی من ذهنی پاک شویم تا شایسته زندگی بشویم.

پس ادب کن اسب را از خوی بد  
ور نه پیش شاه باشد اسب، رد

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

اسب تنها وقتی که شاه سوار او است میتواند راه درست را برود و مفید واقع شود، و اگر بخواهد تنها با چشم خود ببیند بیچاره و مضطر میشود. ما هم برای هدایت در زندگی نیاز داریم که با چشم خدا ببینیم و این کار با تسلیم و پذیرش صورت میگیرد.

چشم اسب از چشم شه، رهبر بود  
چشم او بی چشم شه، مضطر بود

اگر اسب را به حال خود رها کنند، تنها دنبال چریدن است و اگر به او بگویند جای دیگر برو، میگوید چرا بروم؟

چشم اسبان، جز گیاه و جز چرا  
هر کجا خوانی، بگوید: نی، چرا؟

خانم پریسا از کانادا

پیغام عشق - قسمت نهم

ما هم در ذهن دقیقا همین طور هستیم. فقط حرص خوردن چیزها را داریم. دنبال زیاد کردن هم هویت شدگیهایمان هستیم و اگر به ما بگویند تو مقصود بالاتری داری به دنبال آن برو، میگوییم چرا بروم؟ مقاومت میکنیم. تنها زمانی میتوانیم حقیقت متعالی وجود خود را ببینیم که با چشم شاه یعنی زندگی ببینیم و با تسليم شدن اجازه بدھیم او راهبر و هدایت گر ما شود.

وقتی که نور حق یعنی نور زندگی بر نور حسی و فیزیکی ما سوار شود، آن وقت جور دیگری میبینیم و به سوی حق راغب و مشتاق میشویم.

نور حق بر نور حس، راکب شود  
آن گهی جان، سوی حق راغب شود

ما در من ذهنی مانند اسب بدون سوار هستیم، راه را بلد نیستیم، اما وقتی که سوار ما و هدایت گر ما شاه یا زندگی باشد، آن وقت است که تا شاهراه حقیقت میرویم و به خدا زنده میشویم.

اسب بی راکب، چه داند رسم راه؟  
شاه باید، تا بداند شاهراه

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

## مثال سوم: دوغ و روغن

مثال سومی که مولانا میزند، مثال دوغ و روغن است. مولانا تن و ذهن ما را به دوغ تشبیه میکند و جوهره وجودی ما یعنی اصلِ ما را به روغنی تشبیه میکند که در دوغ نهفته شده است.

جوهرِ صدقت، خفی شد در دروغ  
همچو طعمِ روغن اnder طعمِ دوغ

در این ابیات مولانا تن و ذهن ما را که فانی است، دروغ میداند و جانِ خدایی ما یا همان هشیاری حضور ما را راستی و درستی میداند، چون اصالتِ دارد و حقیقی است.

آن دروغت این تن فانی بُود  
راستت آن جانِ ربانی بُود

خانم پریسا از کانادا

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

مولانا میگوید سالهای این تن و ذهن مانند دوغی پیدا و فاش است و همه آن را میبینند، اما اصالتِ ما مانند روغن در دوغ پنهان شده است.

سالهای این دوغِ تن، پیدا و فاش  
روغنِ جان اندرو فانی و لاش

تا اینکه خداوند رسولی را مانند مولانا و یا هشیاری های به حضور رسیده دیگر برای ما بفرستد که دوغ من ذهنی ما را در خمره ای محکم و با فن درست بجنباند، تا اینکه ما بدانیم که اصلِ ما پنهان بوده است.

تا فرستد حق رسولی بندۀ ای  
دوغ را در خمره جنباندۀ ای

تا بجنباند به هنگار و به فن  
تا بدانم من که پنهان بود من

خانم پریسا از کانادا

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

با این تکانهایی که به من ذهنی ما وارد میشود، روغن که جوهره اصلی است از دوغ جدا شود، یعنی هشیاری حضور ما از من ذهنی زاییده میشود.

جُنبشی بایست اندرا اجتهاد  
تا گه دوغ، آن روغن از دل باز داد

از مجموع این سه مثال مشخص میشود که فرمهای فیزیکی که با چشم حسی دیده میشوند، اصالت ندارند. اما زندگی که جوهره اصلی است و تمام این فرمها را به وجود می آورد، آن است که اصیل و ماندگار است. ما با دیدن فرمها باید پی به حقیقتی بزرگ و اصیل ببریم.

زانکه این فانی، دلیل باقیست  
لابه مستان، دلیل ساقیست

خانم پریسا از کانادا

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

پس ما باید به زندگی اعتماد کنیم و تسلیم شویم تا خدا خودش ما را هدایت کند، از رحم ذهن برهاند و به حقیقت وجودی خود زنده گرداند. آن وقت است که میبینیم ما هشیاری خالص هستیم و از جنس خداییم، و هر آنچه غیر از آن هشیاری است، از جمله تمامی افکار ما، تنها پوشش هایی هستند که روی آن هشیاری ناب و خالص را پوشانیده اند.

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش  
خویشتن را گم مکن، یاوه مکوش

با احترام،  
پریسا از کانادا

خانم پریسا از کانادا

پیغام عشق - قسمت نهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



آقای رسولی از سندج



آقای رسولی از سندج

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

سلام بر زندگی  
ابیات کلیدی و راه گشای بزرگان

"می‌های جهان اگر بنوشی  
بی من نشود مزاج محروم"  
دیوان شمس غزل ۱۰۵۳

محروم = گرم  
'اگر تمام دنیا هم مال من باشد، بی خدا آبِ حیات آتش بود.'

آقای رسولی از سندج

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

" دیو چون عاجز شود در افتتان  
استعانت جوید او زین انسیان "  
مثنوی دفتر پنجم بیت ۱۲۲۱

' مواظبِ من های ذهنی اطرافم باشم '

" زین رمه پُر ز لاف هیچ تو دیدی وفا؟!  
دیوان شمس غزل ۲۰۵

' منِ ذهنی، پُر از لاف و زیاده گویی، و بی وفاست. '

آقای رسولی از سندج

پیغام عشق - قسمت نهم

"گر نه کوری این کبودی دان ز خویش  
خویش را بد گو مگو کس را تو بیش"  
مثنوی دفتر اول بیت ۱۳۳۰

'بدي خودم را ببینم. دیگران آینه من هستند.'

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

" خاموش، صبور باش و مستور "  
دیوان شمس غزل ۱۰۵۳

' در هر لحظه این ۳ کار را انجام دهم:  
۱. خاموش باشم.  
۲. صبر کنم.  
۳. من ذهنی را بالا نیاورم یا پنهان باشم '

" کسی که ماه تو بیند رهد ز کور و کبود"  
دیوان شمس غزل ۹۴۰

' اگر به حضور زنده شوم، درد تمام می شود '

آقای رسولی از سندج

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

"در سیه کاران مُغفل منگرید"  
مثنوی دفتر اول بیت ۳۳۵۰

'به من های ذهنی توجه نکنم'

"صبر آرد آرزو را نه شتاب"  
مثنوی دفتر اول بیت ۴۰۰۳

'با صبر به هر آرزویی خواهی رسید.  
عجله نکن.'

آقای رسولی از سندج

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

"گر همان عیبت نبود ایمن مباش  
بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش"  
مثنوی دفتر دوم بیت ۳۰۳۸

'اگر در دیگران عیبی می بینم، آن عیب در من هم وجود دارد و باید  
سعی کنم تا آن عیب را با فضا گشایی شناسایی کنم.'

"رسول غم اگر آید بر تو  
کنارش گیر همچون آشنایی"  
دیوان شمس غزل ۲۶۷۴

'غم، حامل پیامی است که با قبول کردن و در آغوش گرفتن غم،  
میتوانم هم هویت شدگی را شناسایی کنم و از غم رها شوم'

آقای رسولی از سندج

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

"ای بدیده عکس بد بر روی عَمِ  
بد نه عَم است آن تویی از خود مرِم"  
مثنوی دفتر اول بیت ۱۳۲۷

' بدی دیگران به دلیل بدی خودم است. '

" هله خاموش که بی گفت از این می همگان را  
بچشاند بچشاند بچشاند بچشاند "  
دیوان شمس غزل ۷۶۵

' خاموش باش تا لذت زندگی را بچشی. '

آقای رسولی از سندج

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

"ور ضرورت هست هم پرهیز به  
ور خوری باری ضممان آن بده"  
مثنوی دفترششم بیت ۵۳۱

'در هر وضعیتی که باشم، پرهیز بهتر است. ولی اگر خیلی ضروری  
است باید تاوان آن را هم بپذیرم.'

"تو یکی نه ای هزاری  
تو چراغ خود برافروز"  
دیوان شمس غزل ۱۱۹۷

'چراغ باشم، نه قاضی'

آقای رسولی از سندج

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

" دست بر بالای دست است ای فتی "  
مثنوی دفتر چهارم بیت ۳۱۶۲

در این دنیا هر چقدر زرنگ باشم، از من زرنگ تر وجود دارد.  
پس در پیشگاه خدا زرنگی نکنم.

در پایان نکته کلیدی:  
"حضور انسان ها در زندگی ما اتفاقی نیست.  
و تمام اتفاقات مطابق لیاقت ما بوجود می آیند.  
یعنی خدا هر لحظه در بیرون، مرکز ما را منعکس می کند.

ارادتمند، رسولی از سندج

آقای رسولی از سندج

پیغام عشق - قسمت نهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



خانم مریم از اورنج کانتی



خانم مریم از اورنج کانتی

پیغام عشق - قسمت نهم

برنامه ۸۱۷

چند گریزی ای قمر هر طرفی ز کوی من ؟  
صید تو اییم و ملک تو، گر صنمیم و گر شمن

غزل شماره ۱۸۳۸ از دیوان شمس مولانا، نور شناسایی شگرفی از ذره به ذره همانیدگیهای ذهن و میل شدید ذهن به گریختن از این لحظه، شرح خطرات آن و چگونگی رها شدن آگاهانه از ذهن آلوده و همانیده شده.

نور شناسایی شگرفی که نه تنها بت پرستی بلکه بت بودن و میل به پرستیده شدن و مورد تایید و توجه قرار گرفتن را به شرط تسليیم و فضا گشایی در برابر اتفاق این لحظه آشکار و شناسانده، و با انرژی و گرمای بی نظیر خود شفا می دهد.

خانم مریم از اورنج کانتی

پیغام عشق - قسمت نهم

نور شناسایی عظیمی که ستاره سهیل هوشیاری انسان را به آفتابی درخشان، تبدیل می کند.

آفتابی در یکی ذره نهان  
ناگهان آن ذره بگشاید دهان

ذره ذره گردد افلاک و زمین  
پیش آن خورشید چون جست از کمین ۶-۴۵۸۱،۴۵۸۰

خانم مریم از اورنج کانتی

پیغام عشق - قسمت نهم

در واقع انسان از این لحظه، لحظه‌ای که به تمثیل مولانا مانند قمر زیبا و کامل است، جدا، صید زندگی بودن و ملک او بودن را نادیده و به آینده می‌گریزد.

گریختن از این لحظه معادل قضاوت و مقاومت کردن و معادل عدم رضایت از اتفاق این لحظه است.

عدم رضایت از اتفاق این لحظه خطر ساکن شدن در ذهن و به دام گذشته و آینده افتادن و خطر از فکری به فکر دیگر رفتن برای حل مسائل و موانع ذهنی را به دنبال دارد.

غافل از اینکه راه حل در فضای اطراف اتفاق و ماندن در این لحظه و وحدت با زندگی است.

فکرت از ماضی و مستقبل بود  
چون از این دو رست، مشکل حل شود ۱۷۷-۲

با ایمان به اینکه انسان موجودی بسیار لطیف و شکننده است و هر گونه بت و همانیده گی و درد، آسیب جدی و خطرات زیادی برای او در پیش دارد، مبادا که از این لحظه که سراسر زیبایی است و کمال، به آینده بگریزم. مبادا که دید قضاوت و مقاومت داشته باشم و مبادا که از جهاد و کوشش در راه شناسایی همانیده شدگیها دست بردارم.

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

قصد کردستند این گل پاره ها  
که بپوشانند خورشید تو را ۶-۱۱-۲۰۱۱

کافران می خواهند نور شناسایی خدا را خاموش کنند لیکن خداوند نور خویش را کامل گرداند، اگر چه کافران را خوش نیاید. سوره صف آیه ۸  
که :

نور شناسایی الهی خاموشی ناپذیر است و با تسلیم و پذیرش اتفاق  
این لحظه شناساننده میل و شهوت ذهن در گریز از این لحظه است.

نار شهوت را چه چاره؟ نور دین  
نور کم اطفا نار الکافرین. ۱-۳۷۰۰

والسلام  
مریم از اورنج کانتی

خانم مریم از اورنج کانتی

پیغام عشق - قسمت نهم



خانم مرجان از خرم آباد



خانم مرجان از خرم آباد

پیغام عشق - قسمت نهم

بسلام ، خدمت استاد عزیز، و همه یاران گنج حضور

از برنامه بسیار زیبای ۸۱۵

هیچکس نمیتواند شادی به من بدهد، شادی از درون من برمی خیزد،  
و پخش میشود، و به من برمیگردد.

به هر اتفاقی که می افتد و من ذهنی من دوست ندارد، بله میگویم، با  
عقل جزئی خود نمی دانم که به صلاح است یا نه. چون دچار سبب های  
من ذهنی هستم.

به سبب های جهان دل نبندم، چون مسبب حال مرا، وضعیت های  
بیرون مرا درست میکند. تکرار فکر های قبلی فایده ندارد.

خانم مرجان از خرم آباد

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

تَمَامٌ پَارَازِيتُهَايِ فَكْرِي، دَانَايِي اِيجاد مِيَكَنَنَد، پَسْ بَايدِ ذَهَنَ رَا  
خَامُوشَ كَرَد.

هَر لَحْظَه آمَادَه بَاشَم، چُونْ مُمْكَنْ اَسْتَ درْ كَارِي كَوْشَشْ كَنَم، وَ نَتْيَجَه  
آنْ چِيزِي كَه مِنْ مِي خَواهَمْ نَشَوَد، بَايدِ قَبُولْ كَنَم.

مِنْ هَيْچَكَارَه هَسْتَم، نَهْ چِيزِي رَا بَلَدَم، وَ نَهْ چِيزِي رَا مِيَدَانَم، اِينْ رَا  
هَرَوْزْ تَكَرَارْ مِيَكَنَم، كَه يَادَمْ بَمَانَد.

مِنْ ذَهَنِي انْ چِيزِي كَه خَدا مِي خَواهَدْ رَا دَوْسَتْ نَدَارَد چُونْ دَانَايِي  
خَوْدَشْ رَا دَارَد.

اَزْ نَمْ اَنْدِيشَه مِنْ كَارِي بَرْنَمَيْ آيَد، خَداونَدَا، هَمَهْ چِيزْ رَا بَهْ تَوْ مِيَسَپَارَم،  
تَا سَرْعَتْ اَفْكَارَمْ پَايَينْ بِيَايد.

خانم مرجان از خرم آباد

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

زندگی در ان چیزهایی که ذهن ما نشان می دهد نیست، بلکه زندگی در نچیزی است که ذهن نشان نمیدهد، و نمیشناسد. 

اگر واقعا در ک کنیم، زندگی به وسیله ذهن، قابل شناسایی نیست، به ما کمک می کند، اینقدر از این فکر به آن فکر نپریم، که فقط چیزهای بیرونی را به ما نشان میدهد. 

با تشکر 

مرجان از خرم آباد

خانم مرجان از خرم آباد

پیغام عشق - قسمت نهم



آقای حسام از مازندران



آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت نهم

با سلام و خدا قوت خدمت شما آقای شهبازی عزیز و همه یاران وفادار  
گنج حضور و تشکر و قدردانی از خدمات شما و همه دوستان بابت پیغام  
های عالی شان.

در ادامه‌ی داستان رُبودن کفش حضرت رسول تَوَسُّط عقاب، و به هوا  
بردن، و نگون کردن مار از داخل آن که به سبب قضای الهی این بلا را از  
آن بزرگوار دفع نمود، مولانا ما را متوجه این می‌کند که وقتی آن بزرگوار  
می‌خواست از امکانات مادی بهره ببرد آن هم بابت رفع ضروریات باز  
هم من ذهنی مترصد آسیب زدن به او بود اما چون آن حضرت پیوسته  
تجدید وضو می‌فرمودند یا به تعبیر زیبای شما مرکز را از هم هویت  
شده‌گی‌ها خالی می‌فرمودند قضای الهی بلا را از ایشان دفع نمود.

دفتر سوم بیت ۳۲۳۹ و ۳۲۴۰ و ۳۲۴۲ و ۳۲۴۳

خواست آبی و، وضو را تازه کرد  
دست و رو را شست او زان آب سرد

هر دو پا شست و، به موزه کرد رای  
موزه را بربود یک موزه ربای

موزه را آندر هوا برد او چو باد  
پس نگون کرد و، از آن ماری فتاد

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

در فُتاد از موزه یک مار سیاه  
ز آن عنایت شد عُقابش نیکخواه

موزه: کفش  
نیکخواه: خیرخواه

حال وای به حالِ ما که چه بسیار هم هویت شدگی ها را بی ضرورت به  
مرکز آورده ایم.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت نهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

دفتر سوم بیت ۳۲۴۶

وای کو گستاخ پایی می نهد  
بی ضرورت کش هوا فتوی دهد

کش: که او را

دفتر سوم بیت ۳۲۴۹

گرچه هر غیبی خدا ما را نمود  
دل در آن لحظه به خود مشغول بود

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت نهم

خداوند هر لحظه حقیقت زندگی را با به وجود آوردن اتفاقات به روی ما می‌آورد و می‌خواهد هم‌هویت شدگی‌ها را به حاشیه براند و خودش در مرکز ما بنشیند، سپس ما را که به عدم زنده شده ایم از هم‌هویت شدگی‌ها نیز، به قدر ضرورت برخوردار کند، اما ما هر لحظه به یکی از همانی‌دگی‌ها مشغول‌هستیم و متوجه پیغام اتفاقات نمی‌شویم و زمینه سازِ ریب المَنون می‌شویم.

اما مولانا با بیان این حکایات و داستان‌ها قصد در بیداری ما دارد نه ناامیدی‌ما.

در ادامه قصد خود را از بیان این حکایت با اشاره به آیه ۵ سوره یٰ انشراح بیان می‌کند.

وجهِ عبرت گرفتن از این حکایت، و یقین دانستن که انَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

سوره انشراح آیه ۵

پس همانا با هر دشواری آسانی است.

دفتر سوم بیت ۳۲۵۵ و ۳۲۵۶

عبرتَ سَتَ آنَ قصه ایِ جانِ مرِ تو را  
تا که راضی باشی از حکمِ خدا

تا که زیرکِ باشی ایِ نیکو گمان  
چون ببینی واقعه‌ی بُد ناگهان

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت نهم

پس مولانا می گوید اگر قضا اتفاقات یا در اثر اصرارِ ما و خوابِ زدگیِ ما در منِ ذهنی ریبِ المنون را پیش آورد نا امیدِ میاش و زیرک باش و گمان خوب به خدا ببر چون او قصد نابود کردنِ ما را ندارد بلکه قصد بیدار کردنِ ما از خوابِ ذهن را دارد.

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

دفتر سوم بیت ۳۲۵۷ و ۳۲۵۸ و ۳۲۵۹

دیگران گردند زرد از بیم آن  
تو چو گل خندان، گه سود و زیان

زانکه گل گر برگ برگش می کنی  
خنده نگذارد، نگردد منشی

گوید از خاری چرا افتتم به غم؟  
خنده را من خود ز خار آورده ام

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت نهم

پس باید به بهار خدا ایمان داشت و اگر خدا با خزان قضا هم هوپیت شدگی‌ها را هدف گرفت، نباید به من ذهنی اجازه دهیم که ما را مضطرب و غمگین کند چون خنده‌ی گل از پس صبر بر خار نصیبیش می‌شود.

دفتر سوم بیت ۳۲۶۰

هر چه از تو یاوه گردد از قضا  
تو یقین دان که خریدت از بلا

پس زندگی هر هم هویت شدگی که از ما می‌گیرد باید یقین بدانیم که ما را از ماندن در زندان‌انها می‌خرد تا رها سازد.

دفتر سوم بیت ۳۲۶۱

ما التَّصَوُّفُ؟ قَالَ وَجْدَانُ الْفَرَحَ  
فِي الْفُؤَادِ عِنْدِ اتِّيَانِ التَّرَحِ

پرسیدند: تصوُّف (صافی شدن و انداختنِ هم هویت شدگی ها) چیست؟

فرمود: شادی یافتن در قلب به هنگامِ هجومِ غم و اندوه.

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

دفتر سوم بیت ۳۲۶۴ و ۳۲۶۵

گفت لا تأسوا علی ما فاتکم  
ان آتی السرحان، و أردی شاتکم

کان بلا، دفع بلاهای بزرگ  
و آن زیان، منع زیان های سترگ

خداآوند فرمود بر آنچه از دست داده اید اندوهگین مباشید، اگرچه گرگ  
باید و گوسفندانتان را هلاک کند.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت نهم

زیرا این بلا و زیان، یعنی از دست دادن هم هویت شدگی ها، دفع آن بلای بزرگ ماندن در افسانه من ذهنی و زیان های فراوانش است و هدایتِ ما از گمراهی حاصل از آن، به سوی فضای یکتاییست.

ارادتمند شما و دوستان  
حسام مازندران

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت نهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



خانم شهین از کرمان



خانم شهین از کرمان

پیغام عشق - قسمت نهم

سلام استاد جان عزیز مهربان ناجی بشریت خدا قوت 🌸❤️🙏  
برداشتی از برنامه «۲» گنج حضور.  
استاد جان برای من خیلی تاثیرگذار بود برای رهایی از من ذهنی.

مولوی مثنوی دفتر سوم، سطر شماره ۱۲۷۰ 🌸  
چشم دریا دیگرست و کف دگر 🌸  
کف بهل وز دیده دریا نگر 🌸

پس مولانا میگه ای انسان چشم کف با چشم دریا فرق داره. تو می خواهی با کف زندگی کنی، یا دریا باشی زندگی کنی؟ میخوای با چشم کف ببینی یا یا به چشم دریا؟ میگه کف را بگذار با دیده دریا نگاه کن. 🌸

جنیش کفها ز دریا روز و شب  
کف همی بینی و دریا نه عجب

این کف ها و امواج از دریا تولید می شوند، تمام وضعیت های زندگی شما، از شما بر می خیزد. تعجب می کنه، تو کف را می بینی اما دریا را نمی بینی، تو وضعیت گذران زندگی، امواج گذران روی دریا را می بینی که دائماً در حال گذرند، دریا بودن را آرام بودن را نمی بینی. چشم دریایی تو بسته شده.

ما چو کشته‌ها بهم بر می‌زنیم  
تیره چشمیم و در آب روشنیم

ما دائمًا ستیزه می‌کنیم بوسیله ذهنمون. در ذهنمون یک چیزی می‌شیم، دوباره یک چیز دیگر در ذهنمون بوجود می‌اریم، با اون می‌جنگیم. مثل اینکه دو تا کشتی در روی آب بهم دیگه بر می‌زنن.

ولی حواس‌شون نیست که دو الگوی فکری در آب شفاف هوش زندگی هستن. تیره چشم هستیم برای اینکه با چشم کف داریم به جهان نگاه می‌کنیم.

ای تو در کشتی تن رفته بخواب  
آب را دیدی نگر در آب آب

میگه ای که در کشتی تن یعنی الگوهای فکریت بخواب رفته ای، تو آب را دیده ای نگر در آب آب. میگه این هشیاری فکر تو دیدی، حالا نگاه کن به آب آب. اون چیزی که این هشیاری از اون میاد، به اون نگاه کن، این همون حضوره، این همون اصل ماست. این همون دریاست که به این ذهن هشیاری میده. حالا بنگر اون آبی که به این آب میده.

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

آب را آبیست کو می راندش   
روح را روحیست کو می خواندش 

میگه این آبی که تو حس می کنی این هشیاری جزئی رو (افسانه من ذهنی) که در فکرت حس می کنی به آب کلی دیگه ایست که اینو به جلو می راند. این روح بزرگه. اینو داره می خونه به طرف خودش. اگر ما این روح رو از سرمایه گذاری در فکرها مون، از «من» هامون بیرون بکشیم دریا باشیم، می تونیم از همون انرزی که کهکشانها را می راند برخوردار بشیم، و از عالم افزون تر بشیم.

مثنوی، دفتر سوم، سطر شماره ۱۲۷۹ 

با احترام شهین از کرمان 

خانم شهین از کرمان

پیغام عشق - قسمت نهم



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت نهم